خوی برادرانه

محمدرضا مروارید
معاون پیشین پژوهشی بنیاد پژوهش‌های اسلامی

قامتی بلند داشت و گردنی کمی اَفراشته و اندکی رو به جلو، با پیشانیِ فراخ و چهره‌ای که بیشتر استخوانی می‌نُمود و چشمانی نافذ که به دل می‌نشست و لب‌هایی که تا بسته بود جز نقشِ لبخند نداشت و تا باز می‌شد جز گوهر از آن نمی‌بارید و دریغا که بیشتر می‌شُنفت و کمتر می‌گفت.

جامه‌ای ساده، امّا همواره پاکیزه می‌پوشید و با اینکه پابَندِ ظاهرِ خویش نبود، هرگز کسی او را ناآراسته ندید. آن پاکیزگی و این آراستگی را از قالب تن فراتر برده و جانش را نیز چنان آذین بسته بود که نه با اَحَدی در ستیز بود و نه از کسی درگُریز؛ با همگان در سازش بود و با جوانان بیشتر. هرگاه سامانِ کاری بدو سپرده می‌شد، نخست سراغ جوانان می‌رفت، گویی در ناصیهٔ آنان نوری و در دستانشان توانی دیده بود که در میان سالان نمی‌دید. در نگاه او شاید خامی‌های گاه‌گاهِ آنان از پُختگی‌های پیران برتر بود و این فرصت‌سازی را بوتهٔ تجربه‌ای می‌شمرد که برای ساختن آینده، ناگزیر از اندر شدن بدان هستند. بزرگ بود و بر صدر مجلسِ بزرگان می‌نشست، اما آنجا نیز جز از جوانان نمی‌گفت و با همهٔ بردباریِ مثال‌زدنی‌اش سخن‌های ناروا دربارهٔ آنان را تاب نمی‌آورد.

ایمانی استوار و صبری کوه‌وار داشت و چون توفانی برمی‌خاست و آشوبی به پا می‌شد، اگر دیگران را آشفته می‌ساخت و قرار از آنان می‌ربود، او بود که با دلِ دریایی‌اش کیمیای آرامش را به دیگران هدیه می‌داد و با چشمانِ خوش‌بینَش برقِ امید را در نگاه آنان زنده می‌داشت و این گونه بود که هرجا بود، لب به شکایت نمی‌گشود، آرام و آهسته و دور از غوغای زمانه، ناراستی‌های پیشِ رو را می‌زدود و برنامه‌ای را که در سر پرورده و درباره‌اش اندیشیده بود، پیش می‌بُرد و به سرانجام می‌رساند و به دیگران می‌سپرد؛ و شگفتا که هرگاه کاری هرچند سترگ و باشکوه به پایان می‌رسید، در آیینی که برای آن برپا می‌شد جَریده می‌رفت و جریده می‌آمد و دیگر نه نشانی از او در میان بود و نه نامی از او بر زبان! دغدغه‌اش کار بود و کار و دیگر هیچ؛ پس چه باک اگر نامی برده نشود یا عنوانی بر لوحی، کاغذی، دیواری و قابی نقش نبندد. خوشا بنایی که برافراشته شده، نیکا سرایی که ساخته آمده، حبّذا سامانی که پا گرفته و زهی بنیادی که جان یافته و بالیده و پاییده است؛ و همین او را بس!

سخن از کسی می‌گویم که حدود سی سال او را دیده‌ام، با او نشسته و برخاسته‌ام، برایش گفته و از او شنیده‌ام، و گاه در خانه و بیشتر در کار، با او بوده‌ام و هر بار از او نکته‌ها آموخته‌ام و او را کم و بیش، شناخته‌ام. دکتر برادران را می‌گویم که به سال، بیست و اندی و به دانش و تجربه و فهم، بسیار را از او خُردتر بودم، امانه با من که با همگان برادرانه سخن می‌گفت و از همگان برادرانه مشورت می‌گرفت و چون حرف‌های دیگران را می‌شنید، آن‌ها را کنار هم می‌چید و نتیجه‌اش را می‌گرفت و دست به کار می‌شد.

پیرانه سر شورِ جوانی داشت؛ ایده‌های نو و اندیشه‌های تازه را می‌پسندید و در برابر آن‌ها فروتنانه سر فرود می‌آورد و آن‌ها را جانانه پذیرا می‌شد و اگر آواز مخالفی برمی‌خاست یا مانعی پیشِ رو بود، از خود مایه می‌گذاشت و عرصه را برای نوآوری‌ها می‌گشود؛ یادگارهایش شاهد نمایانی بر این ادعاست!

از میان کارها، کار فرهنگی را دوست‌تر می‌داشت و اگر چند صباحی در جایی دیگر بود، دیر نپایید و زود درهایش کرد و خود را به دامان فرهنگ افکند، چه، به تجربه دریافته بود که اگر این یکی درست شود، همه چیز سامان خواهد یافت و چون سنگلاخ پیشِ روی خود برای درست شدن همین یک را می‌دید، در خود غصّه‌ها می‌خورد و دردها می‌کشید، امّا بی برآوردنِ دَمی و بی‌سَر دادن ناله‌ای، همهٔ کوشش خود را برای آسودگی فرهنگ‌مداران به کار می‌بست و چه رنج‌ها بُرد و در پس آن، چه کامیابی‌ها دید.

برشمردن یکان یکان کامیابی‌های فرهنگیِ دکتر برادران دفترهایی می‌طلبد پربرگ و قلم‌هایی می‌خواهد نویسا که نه این دفترِ خُردگُنجای آن است و نه صاحب این خامهٔ خام را یارای آن؛ همین که سطری چند، از مشتاقی و مهجوری خود نوشتم مرا بس که عرض ارادتی کرده باشم به پیشگاه آن عزیزی که فخر ما بود.

انسانی که شبیه هیچ کس نبود

محبوبه عظیم‌زاده

گزارش خبری

مراسم نکوداشت دکتر علی‌محمد برادران رفیعی، رئیس اسبق دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، صبح دیروز، ۲۲ مرداد ۱۴۰۱، در باشگاه مفاخر و پیشکسوتان این دانشگاه برگزار شد. در این مراسم که به اهتمام مرکز مفاخر دانشگاه فردوسی، بنیاد ملی نخبگان و دوستداران آن مرحوم برگزار شد، محمدجعفر یاحقی و رامپور صدر نبوی، از استادان پیشکسوت دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، علی کریمی قدوسی، قائم‌مقام اسبق تولیت آستان قدس رضوی و علیرضا برادران، فرزند آن مرحوم و استاد دانشگاه فلوریدا، به ایراد سخنرانی درباره این شخصیت برجسته، خدمات و ویژگی‌های اخلاقی او پرداختند.

دکتر برادران در زمان ریاست کتابخانه مرکزی آستان قدس در کنار مرحوم آیت‌ا... واعظ طبسی

عکس: ساناز صفائی

بنیاد بسیاری از اندیشه‌ها را در ذهن بسیاری از دانشجویان کاشت

در ابتدای این مراسم، محمدجعفر یاحقی، استاد پیشکسوت دانشکده ادبیات و علوم انسانی، پشت تریبون رفت و از این گفت که در مقاطع مختلف، چه به عنوان شاگرد و همکار، چه به عنوان همدل و همیار در آستان قدس رضوی همراه او بوده است. او درباره خصایص اخلاقی برادران گفت: «او با تسلطی مثال‌زدنی کلاس‌ها را اداره می‌کرد، به بچه‌ها مجال صحبت می‌داد، حرف دانشجویان را می‌شنید، سعه صدر زیادی داشت و به عقاید دیگران احترام می‌گذاشت. همین ویژگی‌ها بود که در دهه پرتلاطم ۴۰، بنیاد بسیاری از اندیشه‌ها را در ذهن بسیاری از دانشجویان کاشت.» آهسته‌کاری به معنای آرام، اما محکم و استوار قدم برداشتن، صبوری زیاد در کارهای علمی و در مدارا با مشکلات و خدمات همیشگی و بدون چشم‌داشت، از ویژگی‌های دیگری بود که این استاد پیشکسوت حوزه ادبیات و علوم انسانی به آن اشاره کرد. یاحقی در ادامه با بیان خاطراتی مشترک از دوران جبهه و جنگ و سفرهایی که در جوار یکدیگر بوده‌اند، به این نکته اشاره کرد که او در سفر تسلیم محض بود و با همه سختی‌ها مدارا می‌کرد و لبخند می‌زد. با همه این صحبت‌ها، او معتقد است فضای علمی و فرهنگی ما آن گونه که شایسته است قدر این شخصیت برجسته و خدمت او را ندانسته است: «دانشگاه نتوانست از دکتر برادران استفاده کند.»

محمدجعفر یاحقی، درباره فعالیت‌های برادران رفیعی در آستان قدس رضوی نیز گفت: «او در آستان قدس کارهای بزرگی کرد. اگر بگوییم که در تألیف کتب آستان قدس شریک است اصلا مبالغه نیست. هر حرکت فرهنگی با حمایت و پشتیبانی او محقق می‌شد و این کاری است که از کمتر کسی برمی‌آید.»

دانشگاه قدر او را ندانست

دکتر رامپور صدر نبوی، دیگر استاد پیش‌کسوت دانشکده ادبیات و علوم انسانی نیز صحبت‌های خود را با بیان ویژگی‌های منحصر به فرد علی‌محمد برادران رفیعی آغاز کرد و گفت: «او آدم بزرگی بود و می‌توانم این را با اطمینان خاطر زیادی بگویم. من زمان زیادی را با او گذراندم و زندگی کردم. همیشه روبه حقیقت ایستاده بود و برای حقیقت همه کار می‌کرد. آرامش عجیبی داشت و این آرامش به این دلیل بود که او به جای دیگری وصل بود. به شدت آرام بود. تعجب می‌کردم که چرا برخی با او زاویه شدید داشتند. همیشه در لاک خودش بود، اما وقتی تصمیم می‌گرفت کاری را شروع کند برای آن همه‌کار می‌کرد. او عاری از هرگونه بیگانگی بود و بلد نبود به خودش دروغ بگوید. با هر طرز تفکری، چه موافق و چه مخالف کنار می‌آمد و به آن احترام می‌گذاشت.» او در نهایت صحبت خود را با این جمله به پایان رساند: «درود بر این فطرت زیبا که پدر و مادرش به او به ارث دادند. او فقط یک معلم نبود، یک انسان بزرگ بود در یک دانشگاه کوچک که فهمیده نشد.»

خدمات او در آستان قدس و برای آستان قدس مثال زدنی است

علی کریمی قدوسی، قائم‌مقام اسبق تولیت آستان قدس رضوی نیز با بیان اینکه به مدت ۴ دهه رفاقت و ۲ دهه کار مستمر فرهنگی و اداری، دمخور او بوده، از این گفت که اگر بنا باشد از ویژگی‌های شخصیتی او نام برده شود، می‌توان آن‌ها را در سه حوزه تقسیم‌بندی کرد. اول حوزه علم و پژوهش، معلمی و دانشگاه. دوم حوزه کتاب و قلم و سوم در حوزه مدیریت و اجتماع. او در ادامه نیز یادی کرد از خدماتی که برادران در عمر خویش در آستان قدس رضوی و برای این آستان انجام داده است: «او وحدت حوزه و دانشگاه را در آستان قدس رضوی پایه‌گذاری کرد، تحقیق و پژوهش‌های زیادی را در بنیاد پژوهش‌های اسلامی انجام داد، پایه‌گذار مسائل فرهنگی در آستان قدس بود. تحقق بودجه‌های فرهنگی آستان قدس را پیگیری می‌کرد و برای بودجه خرید کتاب پافشاری می‌کرد. عاشق این بود که کتاب و قلم را در زندگی خود داشته باشد. او واقعا خودِ او قلم و دانش و معرفت در جامعه کرد.» ایجاد دانشگاه بین‌المللی امام رضا(ع)، پایه‌گذاری کارنشر و کتاب در آستان قدس رضوی و توسعه کتابخانه‌های وابسته، از دیگر فعالیت‌هایی بود که کریمی از آن‌ها نام برد.

> **محمدجعفر یاحقی: دکتر برادران در آستان قدس کارهای بزرگی کرد. اگر بگوییم که در تألیف کتب آستان قدس شریک است اصلا مبالغه نیست. هر حرکت فرهنگی با حمایت و پشتیبانی او محقق می‌شد و این کاری است که از کمتر کسی برمی‌آید**

خیر بی‌ادعا

در ادامه این برنامه، علیرضا برادران رفیعی، استاد دانشگاه فلوریدای آمریکا و فرزند استاد نیز از زندگی شخصی و شخصیت پدرش سخن گفت: «من اعتقاد عمیقی به خدا در وجود پدرم می‌دیدم. او به شدت به نفسش مسلط و با پول بیگانه بود. من هیچ‌وقت احساس نکردم او برای پول کار می‌کند. فروتن بود و بی ادعا و یک خیر بی‌سروصدا.»

ویژه نامه‌ای برای نکوداشت یکی از مفاخر مشهد

حسن ختام این برنامه، با صحبت‌های دکتر محمدتقی منشی طوسی، استاد پیش‌کسوت دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد و معرفی و رونمایی از ویژه نامه نکوداشت دکتر برادران همراه شد. او درباره معرفی و چگونگی چاپ و انتشار این یادنامه گفت: «بعد از درگذشت دکتر برادران، دکتر پاپلی یزدی پیشنهاد داد تا برای نخستین سال درگذشت او، یادنامه‌ای منتشر کنیم. این گفته شدیدا من را بر این داشت تا به این موضوع فکر کنم و آن را جلو ببرم. با همراهی دوستان دیگر، شروع کردم به جمع‌آوری مطالب لازم و یادداشت برداری پیرامون این موضوع. سال اول به پاندمی کرونا و محدودیت‌های آن برخوردیم، سال دوم این اتفاق در قالب یک برنامه زنده در اینستاگرام رخ داد که برای من نهیب دوباره‌ای بود برای پیگیری چاپ و انتشار این ویژه نامه. در نهایت حالا در آستانه سومین سال درگذشت او، اینجا گرد هم جمع شدیم و این یادنامه را به یاد او رونمایی می‌کنیم.» دکتر احد ضابط، رئیس دانشگاه فردوسی، دکتر سید عبدالکریم سجادی، رئیس بنیاد ملی نخبگان استان خراسان رضوی و دکتر نفیسه برادران، فرزند دکتر علی‌محمد برادران از دیگر حاضران در این مراسم بودند.

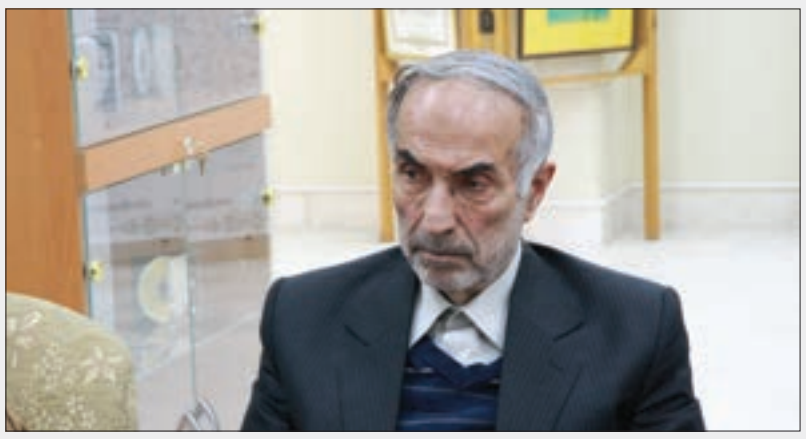

یادداشت

خانقاه دانایی

به یاد مرحوم دکتر برادران رفیعی (عز ذکره)

دکتر علی خزایی‌فر
استاد پیشکسوت دانشگاه فردوسی مشهد

سال ۱۳۶۹ بود. مجوز مجله «مترجم» را تازه گرفته بودم، ولی مانده بودم که چطور آن را منتشر و از آن مهم‌تر توزیع کنم. هرچند آن دوران در قیاس با امروز، دوران طلایی کتاب و مطبوعات بود و کاغذ و هرچه بر کاغذ چاپ می‌شد حرمت داشت، ولی کسی به موفقیت مجله‌ای تخصصی آن هم در شهرستان امیدی نداشت. همه می‌گفتند مگر چقدر می‌شود درباره ترجمه حرف زد. می‌دانستم که از دانشگاه آبی گرم نمی‌شود؛ دانشگاه حتی در آن زمان، هرچند نه در حد فاجعه‌بار امروز، به دنبال چاپ مقاله در مجلات پژوهشی بود و نگران ترجمه به عنوان یک مسئله خاص فرهنگی، ادبی و علمی جامعه ایران نبود.

برای اینکه بتوانم مجله را چاپ کنم، فقط یک نفر را در مشهد می‌شناختم که بتواند کمک کند؛ دکتر برادران. جواز مجله را زدم زیر بغل و خدمت ایشان رسیدم. چقدر ملاقات ایشان که آن موقع سمت معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی را برعهده داشت، ساده و شیرین بود؛ البته در آن سال‌های آغاز انقلاب اسلامی سادگی مدیران چندان غیرعادی نبود، ولی هرکس که با دکتر برادران ملاقات می‌کرد، خیلی زود پی می‌برد که بی‌تکلفی و افتادگی ایشان با آن همه دانایی و موقعیت سیاسی، اداواطواری ظاهری نیست، بلکه ریشه در جان ایشان دارد.

پیشنهادم را به تفصیل و پرشور مطرح کردم. ایشان خوب که گوش دادند، سرشان را آرام تکان دادند و با صدایی آهسته گفتند: «باشه.» انگار قبل از اینکه دهان باز کنم در دل موافقت کرده بودند.

که در تهران مشغول به تحصیل بودم، ترجمه کتابی را به سفارش بنیاد در دست گرفته بودم و هر فصل از کتاب را که تمام می‌کردم، تحویل می‌دادم، پول می‌گرفتم و روزگار می‌گذراندم. ولی برای من جدا از نیاز مادی، بنیاد جاذبه‌های دیگری داشت. ترجمه‌ام را عبدا... کوثری ویرایش می‌کرد که از تهران آمده بود و در بنیاد استخدام شده بود. بنیاد انبوهی از پژوهشگران و مترجمان و ویراستاران کاربلد را در ساختمانی منحصر به فرد در واحدهای مستقل گرد آورده بود و با سعه صدر پذیرای افکار جدید برای تألیف و ترجمه بود. بنیاد با آن وسعت نظر و اندیشه حاکم بر آن، در چشم من یادآور دوران طلایی علم در جهان اسلام بود؛ آن خاتم فیروزه بواسحاقی، واحه‌ای بود در میان کویر؛ خانقاه دانایی بود. تو گویی بر سردر آن نوشته بودند هر عالمی که در این سرا درآید کارش دهید و از ایمانش مپرسید.

دکتر برادران همه فضایل نظام دانشگاهی را در خود جذب کرده بود، ولی نمی‌شد گفت که محصول طبیعی این نظام بود؛ بر من معلوم نبود که منشأ آن میل پایان‌ناپذیر در ایشان برای خدمت فرهنگی چه بود؟ و چه باعث شده بود که جاذبه‌های دانشگاهی و اشتغال به کار در نهاد اقتصادی مذهبی قدرتمندی مثل آستان قدس مانعی در راه خدمت فرهنگی‌اش ایجاد نکند؟ گمان من این است که آن معنویت، آن بی‌اعتنایی به جاذبه‌های دنیوی و آن خلوص و ایثار که در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی دیده می‌شد، در جان ایشان نشسته بود. میل به خدمت در ایشان زلال و عمیق بود و باعث شده بود که از اطوارهای دانشگاهی و از خودبزرگ‌پنداری سیاسی و از خودبرتربینی مؤمنانه یک سر به ساده‌زیستی و خدمت روی بیاورد.

در شهر مشهد پزشکان خوب کم نبوده‌اند و نیستند، اما فقط یک «دکتر شیخ» بوده است. در بین مدیران فرهنگی شهر هم بی‌شک یک دکتر برادران بوده است؛ فاصله او با دیگر مدیران فرهنگی سابق و لاحق از حیث دانش و اخلاق و عشق به خدمت آن قدر زیاد است که شاید هیچ کس آن مایه بلندپروازی و توانایی در خود نیابد که ایشان را الگوی خود قرار بدهد. خوشبختانه بعدها به کرات سعادت دست داد و به مناسبت‌های مختلف خدمت دکتر برادران رسیدم. برخی بزرگان کاریزمایشان در جبروتشان است، اما جبروت دکتر برادران در سادگی، سکوت و افتادگی ایشان بود. در ایشان میل به سکوت و شنیدن بر میل به سخن گفتن غلبه داشت، آرام و گزیده سخن می‌گفت و جملات کوتاهش گاه حاکی از نگاه رندانه و طنزآمیز ایشان به زندگی بود. برای کسی که محضر ایشان را درک نکرده است، چگونه می‌توان درباره سجایای اخلاقی ایشان سخن گفت؟ و برای کسی که محضر ایشان را درک کرده، چه حاجت به ذکر سجایای اخلاقی ایشان است؟ ولی افسوس و دریغ! آن قدر از مکارم اخلاق فاصله گرفته‌ایم که وقتی از سجایای اخلاقی ایشان صحبت می‌کنیم، گویی یا قصد تملق داریم یا از انسانی افسانه‌ای صحبت می‌کنیم. یادشان به خیر و روحشان شاد.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و پراستاری

می‌دانیم که فقط نقطه، نشانه پرسشی و نشانه عاطفی، نشانه پایان جمله‌اند و ویرگول نشانهٔ پایان جمله نیست، بنابراین وقتی جمله ناقص است نباید از ویرگول استفاده کرد؛ چه فعل دارباشد و چه بی‌فعل. پس نباید بنویسیم:

سلام، چه خبر؟

ـ نه، نمی‌توانم بیایم.
ـ ببخشید، دیر کردم.
بنویسیم:

سلام. چه خبر؟

ـ نه. نمی‌توانم بیایم.
ـ ببخشید. دیر کردم.
«سلام»، «نه» و «ببخشید»، جمله کامل هستند و نقطه می‌خواهند.

#زین_قند_پارسی

شهرآرا
اشنبه
۲۳ مرداد ۱۴۰۱
۱۶ محرم ۱۴۴۴
شماره ۳۷۳۴
SHAHRARANEWS.IR